



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۸/۱۵



مصطفی عمرزی

## افغان شناسی در اشعار دری علامه اقبال لاهوری

قسمت دووم

سمت اول این نوشته را که در باره علامه اقبال لاهوری و اعلحضرت امان الله خان است، می توانید به کمک این لینک مطالعه فرمائید: علامه اقبال لاهوری اندیشمند، شاعر و نویسنده ای ست که در آسمان روشن ادبیات شبه قاره هند، هرگز فراموش نمی شود. اقبال لاهوری در مقام شعر دری، شعر اردو و اندیشه آگاهی که دیرینه تاریخی هند را می شناخت و از خلوص نیت، به باور هایی می رسد که در صفای اعتقاد، تخلیقات او را به شالوده تفکری مبدل کنند تا در «عشق محوری»، مؤمن بماند. علامه اقبال لاهوری در سلطنت اعلیحضرت شهید محمد نادر شاه به کابل می آید. شرح این سفر را سید سلیمان ندوی که از علمای به نام شبه قاره است، در کتابی به نام «سیر افغانستان» نوشته است. این کتاب از سوی الحاج نصیر عبدالرحمن، ترجمه و در کابل منتشر می شود.... و اما علامه اقبال در ارادت به سید افغانی، مردی که احیای فرهنگ اسلامی را با بازخوانی احکام قرآنی، به دستاویز ایده وی برای ملت هایی مبدل می کند که در دال آن ها، اصلیت استعمار با رسوایی بیشتر آشکار می شود و اندیشه مسلمان مبارز با تفسیر نو از پیرامون اش، به پدیده های می گراید که در وسایل مختلف، مبارزه ی او را رسا می کنند، نیز افغانان را فراموش نکرده است. علامه اقبال در روان یک عالم روزگار و در جهانی که عظمت مسلمین در جای دیگر در کرانه بزرگ امت اسلامی، امپراتوری نام آور عثمانی بود، در خلط باور هایی که در عمل، اصل مبارزه برای دفاع از حقوق و مرز های اسلامی می شود، افغان شناسی را در ایجاد تفکری که با سید جمال الدین افغان، هسته های فکری مسلمانان می شوند، تفسیر می کند. فلک عطارد

## علامه اقبال لاهوری و سید جمال الدین افغان (درود به روان پاک علامه سید جمال الدین افغان)

زیارت ارواح جمال الدین افغانی و سعید حلیم پاشا



تهیه تصاویر: ولی احمد نوری از انترنت

مشت خاکی کار خود را بُرده پیش  
 در تماشای تجلی های خویش  
 یا من افتادم به دام هست و بود  
 یا به دام من اسیر آمد وجود  
 اندرین نیلی تتق چاک از من است  
 من ز افلاکم که افلاک از من است  
 یا ضمیرم را فلک در برگرفت  
 یا ضمیر من فلک را درگرفت  
 اندرونست این که بیرون است چیست؟  
 آنچه میبیند نگه چون است چیست؟  
 پر زخم بر آسمان دیگری  
 پیش خود بینم جهانی دیگری  
 عالمی با کوه و دشت و بحر و بر  
 عالمی از خاک ما دیرینه تر  
 عالمی از «ابر کی» بالیده ای  
 دستبرد آدمی نادیده ای

نقش ها نابسته بر لوح وجود

خرده گیر فطرت، آنجا کس نبود

من به رومی گفتم: این صحرا خوش است  
 در کهستان شورش دریا خوش است  
 من نیابم از حیات این جا نشان  
 از کجا می آید آواز اذان؟  
 گفت: رومی این مقام اولیاست  
 آشنا این خاکدان با خاک ماست  
 بوالبشر چون رخت از فردوس بست  
 یک دو روزی اندرین عالم نشست  
 این فضا ها سوز آهش دیده است  
 ناله های صبح گاهش دیده است  
 زائران این مقام ارجمند  
 پاک مردان از مقامات بلند  
 پاک مردان چون فضیل و بوسید  
 عارفان مثل جنید و بایزید

خیز تا ما را نماز آید به دست

یک دو دم سوز و گداز آید به دست

رفتم و دیدم دو مرد اندر قیام  
 مقتدی تاتار و افغانی امام

پیر رومی هر زمان اندر حضور  
گفت: مشرق زین دو کس بهتر نژاد  
طلعتش برتافت از ذوق و سرور  
ناخن شان عقده های ما گشاد  
"سیدالسادات مولانا جمال"<sup>(۱)</sup>  
زنده از گفتار او سنگ و سفال  
ترک سالار<sup>(۲)</sup> آن حلیم دردمند  
فکر او مثل مقام او بلند

با چنین مردان دو رکعت طاعت است

ورنه آن کاری که مُزدش جنت است

قرأت آن پیر مرد سخت کوش  
قرأتی کز وی خلیل آید به وجد  
سوره والنجم و آن دشت خموش  
روح پاک "جبرئیل" آید به وجد  
دل ازو در سینه گردد ناصبور  
شور الاله خیزد از قبور  
اضطراب شعله بخشد دود را  
سوز مستی می دهد داوود را

آشکارا هر غیاب از قرأتش

بی حجاب ام الكتاب از قرأتش

من ز جا برخاستم بعد از نماز  
گفت: "رومی" ذره گردون نورد  
دست او بوسیدم از راه نیاز  
در دل او یکجهان سوز است و درد  
چشم جز برخویشتن نگشاده ای  
دل به کس نا داده ای آزاده ای

تند سیر اندر فراخای وجود

من ز شوخی گویم اورا زنده رود<sup>(۳)</sup>

**پایان قسمت دووم**

**ادامه دارد**

\*- دیوان کلیات اشعار دری و فارسی مولانا "اقبال لاهوری" صفحات ۳۰۲ تا ۳۰۷- انتشارات کتابخانه "سنائی"

۱ - مقصود همان سید جمال الدین افغان است

۲ - "ترک سالار" مقصود از سالار ترک "حلیم پادشاه" می باشد

۳ - در این منظومه روحانی مراد از "زنده رود" خود مولانا اقبال است.